

یکی از خصلت های شخصیتی دکتر سبحای این است که ایشان مردی به تمام معنا خودساخته است. منظور این نیست که او از محیط خودش، از جامعه و یا از موهبت هایی که خدا پیش پای او می گذاشت، بهره نمی جسته و استفاده نکرده است، بلکه به این معنا که وی برای جلو رفتن و پیشرفت منتظر یک ولی یا حامی و سر مشق نبوده و خود آنچه را ضرورت بود پیدا می کرد و موانع و مشکلات زیادی که در راه بود با تدبیر خود از سر راه برمی داشت. در خانواده پدرم و در محیط تربیت وی، فردی بر جسته به لحاظ علمی و اجتماعی و یا مقامی مذهبی حضور نداشت که دکتر سبحای به او تاسی کند و کسی نبود که او را در مسائل تحصیلی و شغلی حمایت و تشویق نماید و او را بکشانند. بلکه او خود مدارج ترقی و کمال را طی کرد. رفتن به دارالمعلمین مرکزی و شاگردی مرحوم فروغی تصمیم خود وی بود. کار کردن در وزارت راه و اهتمام به شغل راهسازی نیز که برای گذران زندگی برگزیده بود موجب شد که با لایه ها و طبقات زمین و سنگواره ها آشنا شود. در وزارت راه و حرفه راهسازی هزاران نفر دیگر در سطوح کارگری تا کارمندی و مهندسی و متخصص بودن لیکن دکتر سبحای در میان این همه با ظرافت و دقت بیشتری به این طبقات زمین نگاه می کرد و در آنجا که در هر کاری عمیق بود تصمیم گرفت این رشته (زمین شناسی) را که در ایران آن روز هنوز شناخته شده نبود دنبال کند و تا درجه لیسانس ادامه دهد تا آن که به مقام دبیری رسید و با حقوق اندکی بیشتر می توانست مخارج زندگی خانواده را تأمین نماید. ولی دکتر سبحای به این قانع نبود و خیلی دوست داشت که تحصیلات خویش را در همین رشته «طبقات الارض» (زمین شناسی) ادامه دهد. لذا در کتکور اولین گروه دانشجویان اعزامی به خارج شرکت نمود و قبول شد. ولی به علت مشکلات خانوادگی در آن سال نتوانست برود. در سال بعد هم بیماری عمومی که سرپرست خانواده بود، بر مسؤولیت نگهداری از مادر و همسر و دو فرزند خودش افزوده شد و تصمیم گیری برای سفر به خارج و ادامه تحصیل برایش خیلی مشکل شد. لذا به علت اضطرار طی نامه‌ای از مرحوم شیخ عبدالکریم حائری یزدی در قم خواشش کرد که برای او استخاره‌ای نماید. پاسخ آیت الله حائری حاکی از این بود که ایشان معمولاً از کار استخاره خودداری می نماید، اما بنا بر وضعیت خاص پدرم که مسأله تحصیل علم و دانش در آن مطرح است پذیرفته، و آیه‌ای را که آمد برای پدرم نقل کرده بودند و جالب آن که در آخر آن جمله «... و کفی بالله وکیلاً»(۱) آمده بود. این جمله «... و کفی بالله وکیلاً» در مدت ۵سال سفر دکتر سبحای به اروپا خود را نشان داد. زیرا در آن زمان روابط ایران و فرانسه خوب شده بود و ارزش ریال در برابر فرانک خیلی بالا بود. به طوری که ایشان خود نقل می کرد:

«در آن موقع ما ۱۵۰۰ فرانک حقوق می گرفتیم که

حدود ۱۵۰ تومان می شد) من با صرفه جویی علاوه بر خرج ماهانه خودم در فرانسه، می توانستم مقداری را برای تأمین خانواده به تهران بفرستم و این گشایشی بود.» پدرم وقتی به ایران برگشت از موفقیت در این کار به علت صرفه جویی های دقیق صحبت می کرد که وی با وجود دو خرجه بودن، بیش از سایر محصلین به سفر به کشورهای دیگر اروپایی و بازدید از موزه ها و کتابخانه ها پرداخته و کتاب های زیادی نیز خریداری کرده است. اتفاقاً در سال آخری که دکتر سبحای از سفر بازمی گردد روابط خراب می شود و دولت دیگر نمی تواند بودجه تحصیلی دانشجویان را به حد کفایت تأمین کند و بسیاری از دانشجویان مجبور می شوند بدون اخذ دکتر، بازگردند. این بود که جمله «... و کفی بالله وکیلاً» خیلی بجا و درست راه را به پدرم نشان داده بود. دکتر سبحای پس از بازگشت از اروپا به مقام استادی در رشته زمین شناسی رسید و با کوشش خود تدریس این رشته را در دانشگاه تهران به کمال رسانید. به هر حال این نمونه ای است از خوداتکایی و خودساختگی که

ایشان تا اعلی ترین مدارج آن روز پیش رفت و علاوه بر آن، از صاحب نظران بنام زمین شناسی در ایران گردید. سال ها بعد، در زمان تأسیس سازمان برنامه و اجرای برنامه هفت ساله دوم، ایشان برای مدیریت آب های زیرزمینی در این سازمان انتخاب شد و به خاطر دقت عمل در آنجا معروف شد و موفق به ابتکارات و نوآوری هایی گردید. یکی از دوستان عزیز ایشان و ما آقای مهندس سالور، خاطره ای نقل می کنند که در تأسیسات معدن آزیست در نهنندان (در مرز افغانستان) آب کم بود. دکتر سبحای با محاسبات و روش های خود پنج مکان را تعیین نمود، که برای حفر چاه مناسب بود و به آب می رسید. چهار حلقه چاه اول دقیقاً در نقطه معین به آب رسید ولی چاه پنجم خشک بود. وقتی ایشان مطلع شد گفت: حتماً در محلی که معین کرده بودم چاه را حفر نکرده اید. او بعد معلوم شد که چاه پنجم به عللی در چند متری محل تعیین شده حفر شده است. لذا چاه دیگری در محل معین حفر شد و به آب رسید. او این نشان دهنده دقت کار است که حتی چند متر خطا هم در آن راه ندارد. از این دست خدمات فنی زیاد است .

اینها نشانه هایی از انسانی خودساخته است که برای جوانان ما می تواند درس باشد. امروز هم که امر تحصیل آسان تر شده و وسایل بسیار فراهم، معذالک این تلاش و همت و سختکوشی خود انسان است که راهگشای ترقی و پیشرفت فردی و جمعی است.

در امور مالی زندگانی نیز پدرم در خودساخته ای بود. از صفر شروع می کرد و کم کم ثروتی می اندوخت. هیچ گاه ثروت درسته و بی رنجی از جایی به او نرسید. او خود کار می کرد و خرج تحصیل خود را درمی آورد. تا سال ۱۳۳۲ که ایران هنوز در اشغال بود. پدرم خانه ای نداشت، با آن که استاد بود و در فرهنگ نیز کار مهمی داشت خانه ما ۸۰متر مربع مساحت داشت که ماهی ۸۰تومان هم اجاره اش را می پرداختیم. این خانه محقر و قدیمی بود، ماهی یک بار در حوض آب انبار آب می آمد که تا یک هفته آب مصرفی مان را تأمین نمی کرد. اما سه هفته دیگر باید آب را با سطل از ۲ کیلومتری یعنی سر پل امیربهادر می آوردیم. روزها من و برادرم این کار را انجام می دادیم و شب ها خود پدرم نیز همراه ما می آمد، هرگز هم این کارها را کسر شأن خود به حساب نمی آورد.

در سال ۱۳۳۳ دکتر میلیسوپ مستشار آمریکایی دارایی که می خواست کاری کند که کارمندان (با توجه به تورم شدید پس از شهریور ۲۰) قدری راضی شوند، اراضی یوسف آباد را که تپه ماهور و باغات زیادی داشت میان کارمندا ها تقسیم کرد. یک قطعه با نصف متری از باغ یوسف آباد به پدرم رسید، و لکن وی برای ساختن آنجا پولی نداشت. لذا نتوانست استفاده کند و نهایتاً چند سال بعد با پول کمتری که جمع کر ده بو، قطعه ای ۲۸۰متری در خیابان انتظام السلطنه امیریه خریداری کرد و با وام بانکی و صرفه جویی بسیار خانه ای در آن بنا کرد، در حالی که تدارک مصالح و سرکشی و نظارت بنایی را خود بر عهده گرفت و من و برادرم هم در حمل آجر با زنه از سر خیابان تا محل ساختمان، شرکت داشتیم. پدرم بر کار بناها با دقت زیاد نظارت می کرد و دانه دانه آجر ها را تحویل می گرفت و سختگیری می کرد. به یاد دارم که بر سر ساختمان حوض کاشی در خانه چهار بنار عوض کردیم!... یعنی آنکه صحت عمل کاراکتر اصلی دکتر سبحای بود. همانطور که خود دقیق و درست، کاری را تحویل می داد. کار ما و به مو درست هم تحویل می گرفت، این است که به سختگیری معروف شده بود و همین صحت و درستی اگر چه دشمنی عده ای را با وی موجب شده بود، اما باعث گردید که هر بنا نیاهادی که از او به وجود آمد، محکم و استوار و ماندنی باشد. این دقت و در ستکاری و صحت را می توان دومین ویژگی دکتر سبحای بر شمرد که در سطور بعدی نیز نمونه هایی از آن در کار تعلیم و تربیت نیز ذکر خواهد شد.

خصوص صبت سومی که دکتر سبحای را از بسیار کسان ممتاز می نماید، این است که برای کارهای گذشته خود نقش و اهمیت زیادی قائل نمی شود و موقعیت و جایگاه مهم تاریخی آن را مطرح نمی سازد. به طوری که حادثه ای معمولی تلقی می شود. وقتی خاطرات پدرم را خواندم دیدم خیلی از کار هایی را که ایشان در آن

از کار های سازنده دکتر سبحای پس از انقلاب به تصویب رساندن قانون مدارس غیر انتفاعی بود که در جو داغ و انقلابی آن روز ناممکن می نمود. البته منظور از تأسیس این نوع مدارس در آغاز چنانچه از نامش پیدا بود «غیر انتفاعی بودن» بود

مؤثر بوده و اثرات تاریخی آن را من خود شاهد بوده ام، خود آنها را دست کم گرفته و از آن عبور کرده است. ایشان در بیان خاطرات، هرگز خود را محور تحولات جامعه یا تاریخ ندانسته، ملاک را انتظارات مردم و خدمت به آنها قرار داده و کار خویش را نامهم جلوه داده است، تا مبادا در باره خود اغراق کرده و یا تبلیغات نموده باشد. من از دوران تحصیل خود یاد دارم که پدرم را مدتی برای ریاست مدارس غیر انتحانات انتخاب کرده بودند و ایشان در آن زمان به دقت و درستی معروف شده بود. هر سال ریاست امتحانات یک استان به او واگذار می شد و وی با تدبیر و شجاعت جلوی تقلبات شاگردان بخصوص فرزندان مردم قدرتمند استان یا ثروتمندان معروف را می گرفت و در برابر باند بازپها و عمل به توصیه ها می ایستاد تا آنکه بچه ها در محیطی سالم و درست امتحان بدهند و با هماهنگی سطح سؤال ها در همه استان ها، هر کس نمره جایگاه حقیقی خود را داشته باشد، پس از چند سال ایشان را به ریاست برگزاری امتحانات استان تهران گماردند. در این هنگام خیلی ها می خواستند با او کنار بیایند و با او برخورد ولی ماندن شهری حلات ایشان می ایستاد و به بدگویی ها و دشمنی هایی که می ورزیدند اعتنای نمی کرد. به یاد دارم، دختر یکی از امیران لشکر که از نزدیکان رضاشاه بود و اتفاقاً نسبت فامیلی دوری با ما داشت در آن سال امتحان داشت. روزی گوسفندی به در خانه ما از طرف آنان فرستادند. پدرم فوراً گوسفند را بر گرداند



اشاره:

دکتر «بدالله سبحای» ساعت شش و نیم صبح دیروز در ۹۷سالگی در گذشت. او که از مبارزان راستین و بنام در دوران نهضت ملی شدن نفت و نیز انقلاب اسلامی، عضو شورای انقلاب، نماینده دوره نخست مجلس شورای اسلامی و نیز چهره‌ای علمی و فرهنگی بود از سوی اغلب جریان‌های فکری، فرهنگی و سیاسی کشورمان مورد احترام بود.

بزرگداشت این مرد سیاست، اخلاق و علم در زمانه‌ای که جوانان این آب و خاک نیازمند الگوهای ملی و پاینده به مبانی دینی و عرفی ایرانیان هستند، یک ضرورت محسوب می شود.

از این رو، «شوروز» در این هفته صفحاتی را به این امر اختصاص داده است که نخستین آن مقاله‌ای روایت‌گونه از مهندس «عزت‌الله سبحای» فرزند دکتر سبحای است. این مطالب به نقل از یادنامه‌ای است که توسط آقای «محمد ترکمان» در سال‌های پیش تهیه شده بود و با مجوز ایشان مورد استفاده قرار می گیرد.

گروه سیاسی

۸۰ سال فعالیت سیاسی، فرهنگی و علمی دکتر یدالله سبحای

و این کار او موجب رنجش هایی در فامیل شد!...!

در سال های پس از شهریور ۲۰ که حکومت مرکزی چندان قدرتی نداشت و هرج و مرج و آشوب حاکم بود، قوام برای سر و سامان دادن به اوضاع یک کابینه ائتلافی تشکیل داده بود و وزارت فرهنگ را به دکتر کشاورز از سران حزب توده، سپرده بود. ایشان هم طی چند ماه وزارت خود همفکران خود را در معاونت ها و کار های کلیدی گمارده بود. لذا پس از او، که دکتر شایگان وزیر فرهنگ شد، وارث وزارتخانه‌ای گردید که سر باز خانه حزب توده بود؛ شاگردان مدارس درس نمی خواندند و معلم ها هم نمی توانستند درس بدهند و با تحریکات مستقیم و غیرمستقیم روزی نبود که در تهران یا شهرهای شمالی تظاهرات یا آشوبی پس از تعطیلی مدارس در خیابان به راه افتند. در این زمان رئیس فرهنگ تهران آقای احمد آرام بود. ایشان به پدرم پیشنهاد کرد که بیااید و اداره فرهنگ تهران را بر عهده بگیرید و اوضاع را سر و سامان دهید. فردی مثل دکتر سبحای هم که انضباط مرام او بود و تمام هم و غمش، سلامت محیط درس خواندن و رفع موانع تحصیل بود، پذیرفت. بعدها که کار پیچیده تر شد مرحوم احمد آرام استفاده د دکتر سبحای تنها و بی هیچ کمکی یا مقامی بالا دست یا حزب و گروهی از داخل مردم، وسط میدان رفت و هر چه فراست و تدبیر داشت در این راه به کار برد تا نظم را بر گردانند. به عنوان مثال یکی از



کانون های شورش دبیرستان دارالفنون بود. در سال های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۷ این دبیرستان یکی از پادگان های حزب توده محسوب می شد، کمی پایین تر در همان خیابان ناصر خسرو دبیرستان مروی بود که آنهم دست کمی از او نداشت. معاون مدرسه و دبیر شیمی دارالفنون آقای کوشا بود که از بهترین دبیران تهران بود پدرم از سال ها قبل با ایشان در ارتباط بود به صحت عمل و تدریس او اعتقاد داشت و علاقمند بود. اما ایشان خود یکی از مسبین شلوغی ها بود. البته ایشان مستقیماً بچه ها را تحریک نمی کرد اما به علت علاقه‌ای که شاگردان به او داشتند کافی بود که در سر کلاس اشاره ای اندک به خبر سیاسی یا سخنان نماینده‌ای در مجلس یا کلوپ حوزه حزب می نمود، آن وقت صدا دانش آموز با فریاد و شعار و مشت های گره کرده در خیابان به راه می افتادند!مدرسه مروی هم که نزدیک بود با سر و صدای اینان تعطیل شود و رودخانه بزرگی از دانش آموزان پر حرارت خیابان را بند آورد. پدرم خیلی با آقای کوشا صحبت کرد که این گونه بر خورد می تواند دانش آموزان را مبارزان سیاسی و یازد و خورد کنندگان مبارزی بار بیاورد لیکن از علم و دانش نصیبی به آنان نرسد و آقای کوشا هم قانع شد که تعطیل آموزش و فرهنگ به نفع میهن و ملت نیست و فایده‌ی سودای مردم به بیگانه ها و انگلیسی ها بیشتر می رسد. این بود که با صلاحدید خود ایشان به مدرسه دیگری منتقل شد. پدرم خود با بچه ها بحث می کرد و

سر و کله می زد و در این راه بسیار کوشش کرد تا سرانجام نظم قابل قبولی حاکم شد و محیط فرهنگ قدری سامان یافت. در اینجا غرض ما نقل حوادث نیست بلکه نحوه و کیفیت برخورد است. اینکه بدون استفاده از نیروی انتظامی و حراست و پلیس و یا حزب... تنها با گفت و گو منطق کار را پیش می برد و این کار نه تنها شیوه دکتر سبحای بلکه در آن روزگار در بین مدیران مرسوم بود!جالب این بود که در آن روزگار برعکس حالا، همه برخورد ها سیاسی نشده بود و عادت بر این بود که آنهایی هم که با یکدیگر مخالف بودند با هم کار می کردند، بحث می کردند و در نکته های مشترک به توافق می رسیدند. دکتر سبحای در برخورد با حزب توده هیچ وقت اعمال قدرت نکرد و دشمنی نوززید. بلک مسائل را حل نمود. به طوری که در اوایل سال ۱۳۲۷ فرهنگ تهران آرام شده بود، و اوضاع شهر حالتی عادی به خود گرفت و این کار کمی نبود.

دکتر سبحای هرگز ادعایی در این مورد نداشت و هر جا خدمتی از او برمی آمد، بی سر و صدا انجام می داد و این بر خورد منطقی و بی سر و صدا و خدمت بی ادعای ا می توان چهارمین خصلت ممتاز دکتر سبحای شمرد که درسی برای نسل امروز باشد. ایران ما از گذشتگان خود خیلی غارت و خیانت و خودفروشی دیده است و اکنون نیاز به کسانی دارد که عشق به خدمت داشته و منتظر فرصتی هستند که از آنان خدمتی بخواهند و آنان بی تدبیر و ادعا آستین ها را بالا بزنند.

از ابتکارات دیگر دکتر سبحای نظریه های علمی و قرآنی وی بود که دیدگاه تازه و نویی را در تبیین آیات قرآنی بیان می کرد. در دوران دبیری در دبیرستان های تهران، ایشان درس تکامل می داد، که تا آن روز به درس «ضد دین» معروف شده بود و همه شاگردان می پنداشتند که فرضیات تکاملی با اعتقادات مذهبی جور در نمی آید برای همین کانون تبلیغاتی برای مخالفین گشته بود. دکتر سبحای در سر کلاس نظریه های قرآن را با دید جدیدی که در کتاب «خلقت انسان» وی آمده است، با شاگردان به بحث می گذاشت و دیری نگذشت که استنباط ضد دین بودن تئوری تکامل تغییر کرد.

از کارهای دیگر وی در زمینه قرآن، تحقیقاتی بود که در سفر دومش به حج درباره سوره فیل به عمل آورده بود و به نتایج جالبی رسیده بود که حادثه غلیم الف را به لحاظ علمی روشن می نمود. بارها مرحوم علامه طباطبایی به او اصرار می ورزید که این مشاهدات و تحقیقات را بنویسد ولی برخلاف بسیاری از ماها که با هر نظر و با کوجکترین مشاهده‌ای که به آن می رسیم اصرار به ثبت آن داریم، ایشان راضی به این کار نشد و حتی به عنوان یک فرضیه هم هنوز این تحقیقات را مکتوب نکرده است. ایشان در بیان نظر علمی خود خیلی دقت و وسواس به خرج می دهد تا مبادا باعث انحراف از درک حقیقت بشود. لذا به محض آنکه عقیده ای به نظرش می رسد حکم به صحت دقیق آن نمی کند. انتقادی که ما داشتیم این بود که این تحقیقات و فرضیه منتج از آن باید نوشته شود تا شاید دیگران روی آن کار کنند! این هم از خصائلی است که نسل های امروز کمتر دیده اند و عموماً با چنین نقوای علمی و ملاحظه در بیان نظریه آشناییستند.

پنجمین ویژگی دکتر سبحای که می تواند الگویی برای نسل امروز ما باشد، اهتمام به «ایجاد و تأسیس» است. از سال ۱۳۳۷ تا سال های پای از کودتای ۲۸ مرداد دکتر سبحای در قالب فردی فرهنگی (نه سیاسی) به ایجاد و تأسیس می پردازد. در زندان برازجان بارها از مهندس بازرگان شنیده بودم که می گفت: اگر دکتر نبود، فلاں کار نمی شد یا فلاں کار راه نمی افتاد.

از جمله این کارها تأسیس دانشسرای تربیت معلم تعلیمات دینی بود. دکتر سبحای در سال های ۱۳۳۷ عضو شورای عالی فرهنگ بود. وی صریح و رک حرفش را می زد و در مواردی که به امری انتقاد داشت و آن را غلط می دانست حتی از بازخواست کردن از وزیر معاون و

مقام بالاتر از خودش رویگردان نبود. پیش از آن در دانشسرای تربیت معلم قرار بر این شده بود که دبیران ادبیات مدارس کار تدریس تعلیمات دینی به شاگردان را نیز به عهده بگیرند و این کار نه عملی بود و نه صحیح دبیران ادبیات در آن دوره عموماً با تعلیمات دینی ناآشنا بودند و با گرایش های مختلف سیاسی که داشتند، اساساً با دین مخالف بودند حال چگونه می شد تدریس دین را به آنها سپرد؟ دکتر سبحای به جای سر و صدا و جار و جنجال و مخالفت در روزنامه ها و احیاناً پاسخگویی به بدگویی های افرادی که در فرهنگ با او مخالف بودند. تأسیس کلاس هایی را برای تربیت معلم دینی به تصویب شورای فرهنگی رساند و چون این کلاس ها با استفاده از امکانات موجود و در محل دانشسرای مقدماتی با استفاده از ساعات بعداز ظهر صورت می گرفت و بودجه ای را از طرف دولت طلب نمی کرد، تصویب آن با ممانعتی مواجه نشد! لذا با همکاری استادان داوطلب به زودی کلاس ها به راه افتاد و به دانشسرای تعلیمات دینی معروف شد و اساسنامه محکم و قانونی هم برای آن تصویب شد که طبق آن وزارت فرهنگ موظف بود که فاخر التحصیلان آن را با رتبه ۲آموزگاری استخدام کند. بودجه این کلاس ها هم با همت افراد خیر و همکاری پدر مهندس بازرگان از طرف مسلمانان بازار تأمین می شد لذا دولت نمی توانست به بهانه کمبود بودجه آن را تعطیل نماید. از همان سال های اول استقبال بسیار خوبی از این کار شد و چنان نهادهی نه شد که تا سال ها باقی ماند و از ارکان آموزش و پرورش محسوب می شد و شاگردان برجسته ای هم تربیت نمود. دکتر سبحای و مهندس بازرگان هم اداره چند تا از کلاس ها را بر عهده داشتند. سرانجام در سال ۱۳۴۳ که پدرم همراه دیگران به زندان افتادند این دانشسرا به جبر و بر خلاف قانون توسط ساواک تعطیل گردید.

بنابراین درس مهمی که می توان از این دوره در زندگی دکتر سبحای گرفت همین ایجاد و تأسیس نهادهای ماندنی است؛ امروزه خیلی از انجمن های فرهنگی و علمی تأسیس می گردد ولی ماندنی و نهادهی نمی شود، چرا که شغل و حرفه‌ای ایجاد نمی کند و مشکل موجود را حل نمی نماید و اکثر آبه حرف ها و بحث های محفلی بسنده می کنند. در حالی که آن زمان با استفاده از امکانات موجود و صرف کمترین هزینه نهادهی تأسیس شد که عده ای معلم و شاغل تربیت نمود.

از خدمات فرهنگی دکتر سبحای، ساختن و تأسیس مدرسه کمال بود. نکته جالب این بود که در آن زمان از حق تمام وقتی استادی دانشگاه که تازه قانون آن تصویب شده بود، صرف نظر کرده اکثر وقت فراغت خود را به ساختن این مدرسه می پرداخت. از حقوقی هم که در این مدرسه برای او تعیین شده بود برداشت نمی کرد تا آنکه از محل جمع شدن این مقدار پول مسجدی در همان مدرسه بنا نمود.

از کارهای سازنده دکتر سبحای پس از انقلاب به تصویب رساندن قانون مدارس غیر انتفاعی بود که در جو داغ و انقلابی آن روز شاعر فراگیر این بود که همه مدارس باید دولتی باشد و هر گونه خصوصی سازی در این امر تبعیض طبقاتی و دور از عدالت محسوب می شد. البته منظور از تأسیس این نوع مدارس در آغاز چنانچه از نامش پیدا بود «غیر انتفاعی بودن» بود تا هر چه درآمد شاگردان حصول می یافت صرف توسعه آموزش در همان مدرسه و آموزش و پرورش گردد. مانند همان مدرسه کمال که ایشان سابقاً آن را اداره می کرد البته تأسیس این نوع مدارس پس از چندین سال به اجرا درآمد لیکن منظور اصلی در بسیاری موارد عملی نمی شود.

این خصلت اهتمام به ایجاد و تأسیس نهادهای ماندنی هنوز هم پس از گذشت سالیان در ضمیر پدرم حضور دارد. اکنون که نود و چند سال از عمر او می گذرد و ضعف و پیری بر او مستولی گشته در صدد تأسیس یک مدرسه دخترانه است با همه امکانات آموزشی و ورزشی که تاکنون تا مراحل اولیه پیش رفته است.

بی تردید تأسیس نهادهایی چنین محصول با برکتی دارد چنانچه نیم قرن بهترین نیروی تحصیلکرده و جوان

ایشان در بیان خاطرات، هرگز خود را محور تحولات جامعه یا تاریخ ندانسته، ملاک را انتظارات مردم و خدمت به آنها قرار داده و کار خویش را نامهم جلوه داده است، تا مبادا درباره خود اغراق کرده و یا تبلیغات نموده باشد

و مسلمانان را به جامعه ما تحویل داده است. چنانچه خداوند در سوره رعد حق و باطل را مثال می زند: ...کذالک یضرب الله الحق و الباطل فاما الیزد فیذهب فجاء و اما ما ینفع الناس فیمکت فی الارض کذلک یضرب الله الامثال(۲)

در پایان به طور خلاصه به عرض می رسانم که چکیده زندگی دکتر سبحای، کسب علم، آموزش علم و اخلاق با هم، ایجاد و تأسیس مرکزی برای آموزش علم و پرورش اخلاق و فضایی مناسب تحصیل بوده و هست و در این سالیان پیری هم از آن دست بر نداشته و در این راه هر چه از مال و حقوق هم به دست آورده صرف همین کارهای علمی نموده است و بابت آن تشویق و تمجید و تبلیذ و یا آنکه خدمت و فداکاری انسانی دیگر را نادیده و کم ارزش انگارد. اینها همگی نیازهای اخلاقی و معنوی نسل جوان و نوجوان امروز است که فضای موجود اجتماعی و سیاسی خاصی چنین آموزش هایی را به مردم نمی دهد.

پی نوشت ها:

۱.نساء(۸۱) یا ۱۳۲ یا ۱۷۱ و احزاب(۳) ۳۸

۲.(رعد ۱۷).... خدا برای حق و باطل چنین مثال می زند، اما کف به کناری می افتد و نابود شود و آنچه برای مردم سودمند است در زمین پایدار بماند، خدا این چنین مثل می زند.